

انسان شناسی هنری

قسمت اول

فصل اول: معرفت هنری

دیالکتیکی، بینش دینی و الهی است و چنانکه می دانیم الهام را نوعی رابطه ی روحی بین انسان و ماورای ماده می دانند.

حتی اگر الهام را همان تخیل بدانیم این پرسش باقی است که علت فاعلی تخیل چیست و منشاء آن کدام است؟ پاسخ هایی که داده می شود نیز، پاسخ هایی کاملاً متضاد می باشند. حتی باید گفت: بین تعریفی که از جذبه ی (الهام) اولیا و عرفا می شود، با تعریف جذبه ی شاعران و نویسندگان و هنرمندان به طور کلی تفاوت وجود دارد.

در هنر دو مورد اخیر، کمال جذبه در پایان تأثیر و استیلای شعور فردی حاصل می شود. ما در جذبه هنری (الهام هنری) آنچه که بر شعور فرد سلطه و سیطره می یابد زیبایی است، در حالی که در جذبه ی دینی، خیر و کمال است که محیط بر هستی روحانی و شعور می شود.

«افلاطون» می گوید:

شاعر چیزی است سبکو و بالدار و مقدس، و تا زمانی که الهام نگرفته است، نمی تواند به ابداع و کشف دست بزند.

افلاطون پیدایش نیروی آفرینش را به چیزی خارج و مستقل از روان بشری و جهان مادی نسبت می دهد و آن را الهه ی شعر می نامد. از دیدگاه او، الهه ی شعر، منشاء همه ی الهام هایی است که به ما امکان می دهد تا به آفرینش هنری بپردازیم. درست است که افلاطون شعر (بگویم هنر) را مولود شوق و الهام می دانست، اما این خود جز تعبیر عارفانه ای از تخیل نیست.

آنچه که افلاطون می گوید و باوری که درباره ی الهه ای به نام الهه ی شعر دارد، از دیدگاه بسیاری از فلاسفه و منتقدان نظاره پردازان سده های اخیر (حدافل دویست و پنجاه سال اخیر) پذیرفته

✓ یک: الهام (۱) در لغت فارسی به معنای نوعی تجلی (۲) و به دل انداختن است که در انگلیسی، از آن مفهوم دمیدن استفاده می شود.

تاکنون از لحاظ روان شناسی، درباره ی هنر و الهام هنری به ویژه، پژوهش ها بررسی های بسیاری انجام شده است. در روان کاوی، منبع اصلی الهام را ضمیر ناخود آگاه و نیمه آگاه تشخیص داده اند که به مقوله ی خاطرات و یادمان های ذهنی، عطف و رجوع دارد. یعنی همان چیزی که سورتالیست (۳) ها بیشترین تأکید را بر آن دارند. ایشان بر این باورند که ضمیر هنرمند، گاه بدون کنترل عقل، به اجزای هر آن چیزی که نخیره دارد می پردازد و این نخیره ی ذهنی، به صورت الهام و یادآوری، منشاء خلاقیت هنری است. سورتالیست ها الهام را نوعی انفجار ناگهانی روح و تحولی درونی می دانند که در عرصه ی زبان (به مفهوم امکان هر نوع بیان) بروز می کند... و اما این تازه آغاز راهشان بود. ایشان بعدها مفهوم ناخود آگاه و نیمه آگاه را تا حدود زیادی تعدیل کردند و به عرصه ی آگاهی شاعرانه و هنرمندانه روی آوردند. ماده گرایان نیز، زمینه ای مادی و پدیده ای ذهنی و فکر مبتنی بر آن را برای الهام می پذیرند.

به طور کلی در هنر، به هر نوع منبع و منشاء خلاقیت گفته می شود. در دوران رنسانس و به ویژه از قرن هجدهم به بعد، موضوع نبوغ فردی مطرح شد. اما نظرات قدیمی تری وجود دارد که برای اولین بار به وسیله ی آرسطو (۴) افلاطون (۵) ارائه شده است. این نظرات، توسط دیگر فلاسفه و حکمای یونان و روم باستان و نیز پس از مسیحیت، توسط نوافلاطونیان (۶) و اصحاب منشاء و... گسترش و تعمیق یافته اند. نقطه ی مقابل اندیشه و نظیر ماده گرایی درباره ی الهام، اعم از ماده گرایی متافیزیکی یا

نیست. الهام برای روان شناسی و نقد ادبی و مکتب های ادبی و هنری جدید، محتوا و مفهومی دیگر دارد، در واقع نظریه های افلاطون حداقل به آن صورتی که ابراز شد نمی توانست مورد تایید باشد. روان شناسی و نقد ادبی جدید، الهام شاعرانه و هنری را که خود پدیده ای روانی در شاعر است می پذیرد و نه بینشی ماورای مادی را. البته این موضوع با توجه به گسترش مادی گرایی فرهنگی و هنری در غرب، چندان دور از ذهن و غیر طبیعی نمی نماید. باید گفت، روان شناسی و نقد ادبی و هنری جدید بر بنیادهایی کاملاً لائیک (Laic) (۷) قرار گرفته و تقابل و تضاد آنها با مذهب، موضوع و امری آشتی ناپذیر (Antagonistic) است.

در هنر و ادبیات دینی، هنرمند آینه ای می شود و در برابر حضور و از طریق الهام به غرب بی واسطه ای نایل می شود. او در لحظه ای الهام، محو در جذبۀ الهی و هر آن چیزی است که بی واسطه، به قلب و روح او وارد می شود. این ارتباط، رفع حجاب از چهره ی حقیقت الهی و هنرمند در مقام آینه، وجودش و اثرش تجلی گاه این حقیقت می شود. می توان گفت، تکوین اثر هنری، با جذبۀ الهام و القاء آغاز می شود و با ابداع معنی در صورت خیالی و حسی به انجام می رسد.

کفایت کمال جذبۀ در پایان تاثیر و استیلای شعور فردی حاصل می شود. گاه جذبۀ الهی (الهام هنری) با جذبۀ دینی تفاوت دارد، و این در زمانی است که هنر، مقوله ای در تقابل با دین انکاشته شود. در این صورت در جذبۀ الهی هنری، آنچه که بر شعور فرد سیطره می یابد، زیبایی است و در جذبۀ دینی، خیر و کمال است که محیط بر شعور و هستی روحانی هنرمند می شود.

در بینش اسلامی، جمال (زیبایی) و کمال، در واقع یکی است و هنرمند، عارفی است که هنرش ریشه در ماورای ماده دارد و هم اثرش، وسیله ای است برای رجوع و تقرب به عالم روحانی و ربانی. حافظ این معنا را این گونه بیان می کند:

حسد چه می بری، ای مست نظم، بر حافظ؟ xxx
قبول خاطر و لطف سخن، خداداد است؛
می توان گفت، الهام، تلاش و حالتی خلاقه است که در

بی نوعی جذبۀ و کشش روحی، انسان را به ابداع و آفرینش، قادر می سازد. این حالت جذبۀ الهامی را که حاصل آن می باشد نفخه ی روحانی هم می گویند و همین نیروی شگفت انگیز و مرموز است که هنرمند (اعم از شاعر، نویسنده، نقاش، آهنگساز و...) را به شوق و هیجان می آورد. او را به ذات اشیا و پدیده ها و روان هستی نزدیک می کند، او را به جاودانگی پیوند می دهد و در کویری سرد و خشک و مرده، قطره ای می شود.

جاری در رگ خشک زندگی.

رنگین کمان دست های تو شالی ست

بر گردن همیشه ی سرمایم

شب

آسمان نور و طراوت

همیشه بارانی ست

من در عروج دست های تو می رویم

اینک جوانه ای

برگیر سرد بیابانی. (۸)

از دیدگاه عرفان اسلامی، هنرمند و به ویژه شاعر، عارف و سالک فی سبیل الله است. الهام، چراغ راهنمای این سلوک و رهروی است. ستاره ای است در شبی ظلمانی، چراغی بر کرانه ی دریای توفانی نفس اماره که ساحل و سعادت و رهایی را نشان می دهد. الهام را باید فهمید و دریافت، باید غنیمتش دانست، چنانکه ستاره ای را در عرفان اسلامی، الهام، فیضان هدایت است و ریشه در ماورای ماده و جهان مادی دارد. و این البته تخصیص هر کس نمی شود.

مجموعه ادراکاتی که از حس های پنجگانه یعنی بینایی، شنوایی، چشایی و بساوایی به ما می رسد، همگی ناشی از یک نوع تجربه اند. وقتی فوتونهایی نور دریافت می شوند، چشم آنها را می بیند و به بیان درست تر آنها را احساس می کند. وقتی مولکولهای شناور در هوا به سلولهای پویایی می رسند، ما به وسیله مغز آنها را احساس می کنیم، همچنین هرگاه امواج صوتی، پرده شنوایی ما را بلرزاند، گوش ما آن تحریک را در می یابد و عمل شنیدن انجام می پذیرد. در مورد خواص دیگر نیز وضع به همین شکل است.



اما آنچه به دنبال آن هستیم، نوعی از ادراک است که از حواس پنجگانه کمک نمی‌گیرد. این نوع از دریافت، در نزد صوفیان کشف و شهود نام گرفته است و برخی عرفا از آن تحت عنوان اشراق یاد کرده‌اند. این ادراک با هر عنوانی که برای آن در نظر گرفته می‌شود، می‌تواند انسان را در معرض الهامات و دانستنیهای شگرف قرار دهد. الهام را هرکس به نحوی توضیح داده است، ولی ما می‌توانیم تعریف رساتری از آن را نیز ارائه دهیم. الهام در واقع تنها ادراکی است که وابستگی مستقیمی با حواس پنجگانه ندارد. شاید با توجه به همین مکانیسم باشد که برخی آن را حس ششم نامیده‌اند. زیرا دارای کارکردی متفاوت با حواس یاد شده است.

الهام، همان کشف است و در نزد صوفیه اطلاع بر آنچه در پرده غیب پنهان است، حصول این کشف برای صوفی گاه به طریق خواب و خلسه روی می‌دهد و گاه از طریق غرق شدن در خود و مراقبت پنهان باطن.

آن الهام که در خواب دست می‌دهد به رؤیای صادقه معروف است و آنچه در بیداری حاصل آید کشف است و شهود بر اساس عقاید صوفیان، الهام یا کشف، بیرون جستن از حجاب است و حجاب نزد صوفیه عبارت از موانعی است و انسان را از درک حقیقت باز می‌دارد. الهام در واقع دریافتن حقایقی است که با استدلال منطقی خاصی همراه نبوده، بلکه با فرآیندهای ناشناخته‌ای توأم می‌باشد. فرآیندهای یاد شده همانگونه که گفتیم، ناشناخته‌اند. زیرا برای پیدایش و تغییر مکانیسم آنها، تحلیل مشخصی ارائه نشده است.

باید یادآور شد که الهام به یک یا دو مورد مشخص، محدود نمی‌شود. در مسایل عرفانی، هنری، علمی و غیره الهام به عنوان یک عامل اساسی می‌تواند حضور داشته باشد و گهگاه مشکل‌گشای دانشمندان، عرفا و هنرمندان گردد. در تعریف کشف و شهود آمده است:

تا پیش از کشف جاذبه عمومی توسط نیوتن، میلیاردها سیب از میلیون‌ها درخت بر زمین افتاده بود و همه مردم کم و بیش افتادن سیب از درخت را دیده بودند ولی هیچکس نتوانسته بود الهام مورد نظر را

دریابد و قانون جاذبه را به نام خود ثبت کند. کشف ارشمیدس را همه به یاد داریم او در حالی که بخار مطبوع حمام را استنشاق می‌کرد ناگهان از جای پرید و فریاد کنان از وان خارج شد. بی شک اشتیاق حاصل از کشف و درک معماهای بزرگ همیشه برای آدمی وجد آور و لذت بخش بوده است.

گوست ککوله، شیمی دان معروف مدتها برای فرمول بنزن، طرحهایی را مورد مطالعه قرار می‌داد که هیچکدام هماهنگی با خواص آن، از آب را نمی‌آمد.

یک روز زمستان همان طور که در کنار بخاری دیواری لم داده بود در مورد فرمول C₆H₆ بنزن فکر می‌کرد، ناگهان میان خواب و بیداری، ماری را دید که قصد داشت دم خود را گاز بگیرد و در این حالت شکل ظاهری مار شبیه دایره ای شده بود که او را به شدت به فکر فرو برد. با مشاهده این حالت او بی درنگ ماکت حلقوی بنزن را به یاد آورد و روز بعد آنرا در انجمن های علمی مطرح کرد و مورد پذیرش واقع شد. الهام در مسایل هنری نیز نمودی همانند با موارد پیشگفته دارد. کارهای رنه ماکریت، رایشر و سالوادوردالی همگی معجونی از تخیل و الهام‌اند. اگر بگوییم در نقاشی، الهام بیش از موارد دیگر در تخیل هنرمند دخالت دارد. سخنی به گزاف نگفته‌ایم شاهکارهایی بخصوص در زمینه موسیقی، سرشار از الهامهای مستقیم و غیر مستقیم‌اند. موتزارت معمولاً تمام نتهای یک قطعه را در ذهنش می‌ساخت. کسانی که او را در تصنیف یک سمفونی دیده بودند گفته‌اند که وی بدون هیچ مشکلی نت‌ها را روی کاغذ می‌آورد، در واقع چرکنویس و پاکنویس او همیشه یکی بوده‌اند.

هنرمی‌تواند از الهام تاثیر بپذیرد، هنر بر پایه نماد است و الهام از رهگذر نماد، جریانی سریعتر دارد. در هنر به علت ظریف بودن سمبها، الهام نقش ویژه‌ای می‌یابد و هنرمند را مدام در معرض پیامهای خود قرار می‌دهد. حساسیت مساله در این است که سمبها در تمام هنرها تمایل به ساده شدن دارند، وقتی هنرمند، هنر خود را شایسته عرضه شدن می‌داند در واقع سمبها را به نهایت سادگی خود رسانده است، در اینجا نباید سادگی را با ابتذال یکی دانست، در قرآن عمیق ترین حقایق به صورت ساده ترین شکل

خود مطرح شده اند بطوریکه یک عرب بی سواد بیابانی قادر به درک و فهم مضامین آن بود. در وضعیتی که سمبلها به دست هنرمند به نهایت سادگی خود می رسند، هنرمند می تواند آنها را در قالب مناسبی ریخته و تحویل مخاطبان خود دهد. در اینجا می توان برای سادگی معادل مشابهی نیز یافت و آن رسا بودن پیام است. در حالت الهام نمادها یا سمبل ها با پیچیدگی و ابهامات فراوان به هنرمند القا می شود. هنرمند بسته به بافت فرهنگی جامعه و همچنین بسته به نوع هنری که قصد ابراز آن را دارد، نمادها را ساده می کند و آن را به صورتی رسا در می آورد. در این حالت هنر با پیام برای تحویل به مردم آماده است. ارج هنر و هنرمند چیزی بیش از اینهاست و در جهان خلقت دو کس شایسته الهام اند، یک هنرمندان، دو پیامبران. در این گفته نباید زیاد تردید به خرج داد. اگر بگویم پیامبران هنرمندترین مردمانند، سخنی به گزاف نگفته ایم. ادامه دارد...

پی نوشت ها:

Inspiration. (۱)

(۲) تجلی (Epiphany). کشف اسرار عینی، توسط قلوب مستعد حکما تجلی را بر دو قسم می دانند: تجلی ذاتی و تجلی صفاتی، تجلی ذاتی، آن است که مبداء آن، ذات است و تجلی صفاتی، آن است که مبداء آن، صفتی از صفات حق است (فلسفه اسلامی)

(۳) سورئالیست (Surrealist)، شاعر، نویسنده و با هر هنرمندی که به جریان مکتب سورئالیسم در ادبیات و هنر رجاور داشته باشد. سورئالیسم (فراواقع گرایی) شیوه ای است در ادبیات و هنر، که در سال ۱۹۲۲ در فرانسه پدید آمد. واضع این اصطلاح را کیوم آنو لیتر شاعر فرانسوی می دانند این مکتب، همراه با نوعی بینش علمی جدید که همزمان با آن به وجود آمده می گوشت جبر منطقی و قانون علیت را نفی کند و ویران سازد. محرک باطنی این مکتب همین نفی و ویران سازی است و... آزادانه به هر نوع تخیل و دوری گزیدن از فرمان عقل و... سورئالیسم بیانگر روح عصیانی و پریشان جهان معاصر، به ویژه پس از جنگ جهانی اول است. سورئالیسم در پی آفرینش جهانی متفاوت با جهان موجود است.

(۴) ارسطو و ارسطالیس، اریستوتلس (Aristoteles) (۳۲۲-۳۸۴ ق م) فیلسوف نامدار یونانی آثار او بسیار متنوع اند و همه ی عرصه های علوم، فنون و حکمت و اخلاق و منطق را در بر می گیرد. وی واضع اولین سیستم فلسفی در جهان است.

(۵) افلاطون پلاتو (Plato) (۴۲۷-۳۴۷ ق م) از بزرگترین فلاسفه ی یونان باستان، شاگرد سقراط و استاد ارسطو. افلاطون و ارسطو، از جهت عمدترین مسایل فلسفی خود را در جهان حفظ می کند، ولی وجودش غالباً در سایه ی شاگرد قرار می گیرد. افلاطون جز در دل او مالیست ها و در بخشی از تاریخ رنسانس و نیز در برخی از مراتب و کلاس های فلسفه ی اسلامی، درخشش بیش از ارسطو ندارد. افلاطون، شارح و روایتگر اندیشه های سقراط نیز هست و همین نکته، اهمیت او را افزایش می دهند. مثل (Ldea) او در فلسفه معروف است. وی هم چنین به نیکی و اشراق باور دارد.

(۶) نو افلاطونی (Neoplatonism) آخرین مکتب فلسفی یونانی و رومی، بنیان گذاران قلوپلین (Plotinos) (۲۰۴-۲۷۰ ق م) بوده است. فلسفه ی نو افلاطونی دارای گرایش های شدید عرفانی است.

(۷) لائیک (Laic) به مفهوم غیر مذهبی و غیر روحانی است. به طور کلی، هنر و ادبیات معاصر، همراه با نقد ادبی و هنری مبتنی بر گرایش های ایدئولوژیک معاصر، بنیادهای نظری، عینی و مادی را جستجو می کند. حتی در هنر و نقد روان شناختی، هم چنین است. این رویکرد از رنسانس آغاز شد و سپس از قرن نوزدهم به بعد به شدت مورد نظر قرار گرفت.

(۸) احمد قدرتی پور: عروج، بنیاد شماره ۹، آذر ۱۳۵۶

